



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۲/۲۹

م. اسحاق نگارگر

ماجرای شاعر و حال زار مردم افغانستان

ماجرای آن شاعر طماع و صله جوی و حال زار مردم افغانستان

می گویند شاعری طماع و صله جوی بود که هنر شعر را کاسه در یوزه گدایان پنداشته کوی به کوی و خانه به خانه میرفت تا ارباب اقتدار را دریابد و برای شان قصاید مدحیه بپردازد و صله ای در خورد زحمت خود بستاند. باری سرو کارش به صاحب اقتداری بخیل افتاد. بخیلی که مصداق قول حضرت شیخ شیراز بود یعنی:



گر به جای نانش اندر سفره بودی آفتاب

تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان

شاعر به دروازه او رفت و قصیده ای در مدحش پرداخت و بخیل برایش گفت: "فردا بیا و صله ات را از من بستان!" شب تا سحر خواب به چشم شاعر بیچاره راه نیافت و برای صله بزرگ او کیسه های کلان دوختن گرفت و فردا کله ملا اذان به سوی خانه صاحب اقتدار بخیل رفت و هنگام طلوع خورشید پشت خانه حریف امیدوار نشست. وقتی چشم بخیل بدو افتاد خنده کنان برایش گفت: "برادر! تو با یک مُشت حرف مفت دیروز دل مرا خوش کردی و من هم با یک مُشت حرف مفت یک شب ترا شاد و امیدوار نگاه داشتم بنا بر این حساب ما تصفیه شده است و دیگر امیدی از من نداشته باش که من پول هایم را رایگان نیافته ام تا آنرا در بدل یک مُشت حرف مفت برای تو ببخشم." شاعر که شیشه آرزویش به سنگ خورده بود برفت و از فرط خشم هجویه ای از حریر شعر بافت. بخیل هجویه را نیز مثنوی حرف مفت تلقی کرد و ناشنیده گرفت. شاعر که می پنداشت تند باد هجویه او بید ضعیف بخیل را لرزانده است و اینک بخیل ممکن برای تطمیع او سر کیسه را باز کند باز به دروازه او رفت. بخیل برایش گفت: "مدم کردی برایت صله نادم. هجو کردی گوش خود را کر انداختم دیگر چه میخواهی که رنج آمدن بر خود هموار کرده ای؟" شاعر هم جواب داد: "آمده ام تا مُردنت را ببینم و برایت مرثیه بگویم تا شاید در میان بازماندگان جوانمردی باشد و برای مرثیه ام صله بدهد."

تنها امید صله نیست که شاعر را در یوزه گر می سازد. بعضاً قوت ایدیولوژی یا ترس از استبداد و یا عوامل فراوان دیگر نیز شاعران را وا میدارد که استبداد و ستمگری را تحسین و یا حتی تقدیس بنمایند. افغان ها نیز از این دست شاعران کم نداشتند. وقتی استبداد هفت ثور بر جامعه مسلط شد کم نبود تعداد کسانی که برای صبح سُرخ، رهبر نابغه و خلاق و قوماندان انقلاب برگشت ناپذیر ثور قصیده ها سرودند ولی صله ای که مقامات دادند لیست طولانی دوازه

هزار گشته و هزار زندانی و صدها قبر دسته جمعی بود. به دنبال استبداد هفت ثور تجاوز خارجی پیش آمد و یکی از رهبران به اصطلاح انقلابی از خُلقوم رادیوی بیگانه شیپور مرحله تکاملی انقلاب ثور را دمید و باز شاعران قصیده ها پرداختند و مرحله تکاملی انقلاب ثور را تمجید کردن گرفتند. بیدل مثل اینکه نبض همین انقلاب را به دست داشته باشد که گفته بود:

دل باز به جوش یا رب آمد شب رفت، سحر نشد، شب آمد
از اهل دُول حیا مجوید اخلاق کجاست منصب آمد

بالاخره ده سال این مردم بیچاره به امید اینکه سحر بیاید جنگیدند، متجاوزان خارجی را بیرون افگندند. مجاهدین فاتح آمدند ولی عرق پای شان خشک نشده بود که دارایی های مردم را چور کردند و در شهر بر ضد همدیگر سنگرها آراستند و رهبران پُشت سنگر هایی که از آهن و سمت ساخته بودند نشستند و از غار های موش دعوای رهبری مردم را کردند. باز هم قول بیدل تحقق یافته بود یعنی: **شب رفته بود و سحر ناشده شب دیگر به جایش آمده بود** و باز هم شعر های امید مردم صله ای نداشت. جنگ داخلی هرچه آبادی را که در وطن داشتیم ویران کرد و شب مجاهدین رفت ولی باز سحر نشد و همان استبداد خونین طالب دوام کرد و جان مردم را به لب آورد و بالاخره یازدهم سپتمبر زمینه یک تجاوز دیگر را مساعد ساخت و باز شعر های امید در باره دموکراسی امریکایی سروده شد اما صله اش همان جنگ بود و بم گذاری های انتحاری یعنی شب رفت، سحر نشد و شب دیگر آمد و چون به قول بیدل از اهل دُول نباید حیا را جُست با بی حیایی به ما گفتند همه چیز خوب شده است. عدالت انتقالی را گُشتند و نعشش را در پُشت دیوار شورا دفن کردند ولی همان شورا را که ارمان های مردم را گُشته بود خانه ملت خواندند.

سیزده سال دروغ، تقلب، دو رویی و بی حیایی کارد را به استخوان مردم رساند و صله ای قصاید امید باز درک نداشت و اینک ما وارد مرحله تکاملی دموکراسی امریکایی یعنی حکومت وحدت ملی شده ایم. دیگر شاعری که سرود امید می خواند سخت خسته و مأیوس گردیده است. شاعر دیگر حتی در فکر مرثیه هم نیست زیرا هیچ نشانه امید نیست که از پُشت این گرد شهسواری صادق فراز آید و برای مرثیه ای شاعر صله بدهد و در این شب تاریک اگر سحر را نمی آرد کم از کم چراغی برای رهروان بیفروزد. حالا دیگر شاعری به کار است که برای این جامعه و این مردم یک ترجیع بند در وصف کفن کشان قدیم بسراید و در بیت ترجیع آن به تکرار بگوید:

مفعول مفاعیلن/ مفعول مفاعیلن یعنی: از بد بترش توبه از بدبترش توبه همین و دیگر هیچ ولی من دو بیت بیدل را برای تان دوباره می نویسم که:

دل باز به جوش یا رب آمد
شب رفت، سحر نشد، شب آمد
از اهل دُول حیا مجوید
اخلاق کجاست منصب آمد

به امید پایان این همه شب های بی سحر تان نگارگر
۲۳ فبروری ۲۰۱۵ برمنگهم